

پیروان راستین مصدق

در مصاحبه با سایت ملی مذهبی، پیرامون نقد آقای مه منش از نهضت آزادی ایران و جریان ملی مذهبی

س ۱: آقای مه منش با اشاره به این گفته مهندس بازرگان، هنگام معرفی مرامنامه نهضت آزادی در زمان تاسیس، که:

«ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم. مسلمانیم نه باین معنی که یگانه وظیفه خود را روزه و نماز بدانیم. بلکه ورود ما به سیاست و فعالیت اجتماعی من باب وظیفه ملی و فریضه دینی بوده دین را از سیاست جدا نمی‌دانیم و خدمت به خلق و اداره امور ملت را عبادت می‌شماریم.»

اضافه کرده‌اند: "دوستان ملی - مذهبی امروز دخالت مذهب در حکومت را رد می‌کنند ولی اصولاً با دخالت پدیده مذهب در سیاست موافقند. حال آنکه سیاست زمینه ساز حکومت است و دخالت مذهب در سیاست زمینه ساز دخالت آن در حکومت می‌باشد. چگونه میتوان طرفدار دخالت مذهب در سیاست بود، اما دخالت مذهب در حکومت را رد کرد؟

عبدالعلی بازرگان: آیا اگر یک هنرمند، فرض کنید یک سینماگر، یا یک ورزشکار طرفدار دخالت هنر و ورزش در سیاست و فعال سیاسی باشد، باید از ترس آنکه مبدا روزی به حکومت برسد، از مشارکت او در تعیین سرنوشت جامعه و ورودش به سیاست ممانعت کرد؟ اگر همه افراد جامعه، نه تنها حق، بلکه وظیفه و مسئولیت دارند در قبال سرنوشت جامعه بی تفاوت نباشند، آیا به بهانه سوء استفاده جمعی قدرت پرست از احساسات دینی مردم و خیانت آنان به آرمانهای ملت و منحرف ساختن انقلاب، محروم ساختن دینداران از مشارکت در سیاست ممکن و مطلوب است؟

چند صدمبار باید رهبران نهضت آزادی گفته باشند که دخالت ما در سیاست برای "حجت" است، نه "قدرت"، حجت یعنی همان حاکمیت و حقوق مردم و پاسداری از ارزش‌هایی که برای آن قیام کردند، به چه زبانی باید بگویند که ما بنا به اعتقاد دینی خود، به حاکمیت ملت و اکثریت آراء مردم باور داریم. همانطور که پیامبر اسلام میان احکام شرعی و موضوعات اجتماعی فرق می‌گذاشت و به خواست نمایندگان

مردم مدینه حکومت آنان را به عهده گرفت و با رعایت اصل شورای مردمی، حتی بر خلاف نظر خود عمل می کرد. همانطور که امام علی نیز در منشور حکومتی خود کوچکترین نقشی برای حکومت اسلامی در مراقبت از دین و ایمان مردم و احکام شریعت قایل نشد. اگر این دوستان به حاکمیت ملی معتقد هستند، چرا حاکمیت ملی را منهای دینداران می خواهند؟ آیا به هم زدن بازی دموکراسی به بهانه آنچه در جمهوری اسلامی تجربه شده، نادیده گرفتن اکثریت یک ملت و تحریک دشمنی ها نیست؟ این که نشد! یک بام و دو هوا که نباید کرد. شما فکر می کنید سکولارهایی که در الجزائر و مصر حکومت اکثریت را به پائین کشیدند، کمکی به روند دموکراتیزه کردن آن جوامع کردند، یا تحقق دموکراسی را به تعویق انداختند؟ اگر مشکلی هست مشکل ملی ما در استبدادی فکر و عمل کردن است، مشکل فرهنگی است، چه دیندار چه بی دین. تغییرات یک ملت خو گرفته با استبداد ۲۵۰۰ ساله تدریجی و با تمرین و ممارست ممکن می شود.

س ۲- آقای مه منش گفته اند: "روشنفکران مذهبی که گرچه خود را طرفدار نهضت ملی ایران و دکتر مصدق قلمداد مینمودند، ولیکن متمایل به دخالت مذهب در سیاست بوده، و در آن دوران نیز به نوعی از خط نهضت ملی و نهضت مشروطه که یکی از اصول آن مبارزه با "مشروع" بود، فاصله گرفته بودند". گویا منظور ایشان تاسیس نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۱ بوده باشد، نظر شما چیست؟

ج- نیمی از پاسخ را در سؤال قبلی دادم، اما در مورد فاصله گرفتن نهضت آزادی از نهضت ملی، باید دید منظور جناب ایشان از نهضت ملی چیست؟ نهضت ملی که متعلق به همه ملت بود. اگر منظور جبهه ملی است؛ جبهه ملی همانطور که از اسمش پیداست، یک جبهه بود، نه یک حزب. جبهه ای متشکل از احزاب مختلف با دیدگاه های متفاوت. بنابراین تاسیس نهضت آزادی ایران، که مورد تایید صریح شادروان دکتر مصدق به عنوان رهبر نهضت ملی قرار گرفت و از تبعیدگاه خود چنان نامه تجلیل آمیزی نوشت، فاصله گرفتن از نهضت ملی یا جبهه ملی نبود، متأسفانه این عکس العمل تفرقه آمیز برخی از رهبران آن زمان جبهه ملی بود که از تشکیلات نهضت آزادی ایران، فقط سه نفر از رهبران را، که قبلاً نیز عضو شورای مرکزی جبهه بودند پذیرفتند و بدنه نهضت و جوانان آن همچون حنیف نژاد، سعید محسن و بدیع زادگان و ... را به دلیل انتقادات تندی که به برخی عملکردهای محافظه کارانه جبهه داشتند بر خلاف نظر دکتر مصدق و مصلحت ملت طرد کردند.

س ۳- آقای مه منش گفته اند: "در زمانی که اپوزیسیون مخالف استبداد سلطنتی هیچگونه امکانی برای تبلیغ نظرات خود نداشت، افرادی همچون علی شریعتی در حسینیه ارشاد سخنرانی میکردند و آزادانه نظرات خود را اعلام مینمودند. این امر به آنها امکان داد که بتوانند بخشی از جوانان و دانشجویان مذهبی وابسته به طبقه متوسط را به طرف خود جلب کنند. به این ترتیب دانشجویان زیادی توانستند در مشارکت با روحانیون مساجد و حوزه های مذهبی به نیروئی تبدیل شوند که به تدریج از اختیار سیاسیون مذهبی مانند مهندس بازرگان و آیت الله طالقانی خارج شد و گروه وسیعی را به وجود آورد که از آیت خمینی الله و یارانش پیروی مینمودند و ایشان توانست با جلب پشتیبانی این جوانان رهبران سیاسی آنها را به انقیاد خود درآورد و از همه این نیرو برای ایجاد حکومت اسلامی مورد نظر خویش بهره جوید". به این ترتیب ایشان مدعی هستند که دستاورد رهبران جریان نهضت آزادی و ملی مذهبی ها چیزی جز سیاه لشکر درست کردن برای آقای خمینی نبوده است.

ج- از جهاتی و به نسبتی این یک واقعیت است که برخی از تربیت شدگان جریان روشنفکری مذهبی در سال های پیش از انقلاب، جذب آقای خمینی شدند، ولی نباید شخصیت کاریزماتیک با مواضع شدیداً ضد استبدادی و قاطعیت انقلابی ایشان را که گفتمان سیاسی غالب آن دوران بود، و نیز نقش یک مرجع مبارز دینی در تبعید را با سابقه مبارزاتش ندیده گرفت. کسی علم غیب نداشت که وعده های پاریس به کجا خواهد رسید و بعداً چه استبدادی بر پا خواهد شد! همه به سوابق گذشته یک مرجع شجاع و صریح اللهجه نگاه می کردند که گفته می شد در دوران طلبگی حتی از کشتن مگس و پشه های حجره خود هم ابا داشت و با عبایش این موجودات خدا را بیرون می کرد! اگر گناه جذب شدن، صادقانه یا فرصت طلبانه، برخی از تربیت شدگان جریان روشنفکری دینی به جریان خمینی، به گردن امثال بازرگان ها و شریعتی ها باشد، آیا می توان تند روی ها، خشونت ها و اعدام های به مراتب بیشتری را که بعد از انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکبر روسیه اتفاق افتاد، به پای رهبران اولیه آن انقلاب که جز به بهروزی مردم فکر نمی کردند انداخت؟

س ۴- سومین سؤال در مورد بی تأثیری نقش روشنفکران دینی در اصلاح جامعه مذهبی است. ایشان نوشته اند: "دوستان ملی - مذهبی و بقیه روشنفکران دینی به علت نبودن در سلسله مراتب مذهب شیعه امکان کوچکترین تأثیرگذاری در این جهت را نخواهند داشت

و از طرف زعمای مذهبی جدی گرفته نمیشوند. آنها حد اقل باید تا این زمان که اسلام در حکومت است درک کرده باشند که رفتار حکومت دینی با نواندیشان دینی که از آتوریته کافی در امور مذهبی برخوردار نیستند چگونه بوده است. ممکن است این دوستان بگویند که: "با مراجع کاری نداریم. طرف ما مردمند". سوال اینست که آیا بحث اصلاح مذهب با مردم عادی که عموماً آگاهی به مقولات حوزوی و مذهبی ندارند میتواند کمکی به این نواندیشان باشد؟ چنین مردمی به صورت سنتی و بر اساس عادت پیرو و مقلد آیات عظام میباشند و نه چند روشنفکری که حتی طلبه هم نیستند؟

ج- خوب، پیشنهاد ایشان چیست؟ آیا توصیه می کنند جریان روشنفکری دینی کاری به کار توده های مردمی که در معرض تبلیغات خرافی مرتجعین هستند نداشته باشد و بگذارد هر خرافه ای را به خورد مردم بدهند؟ اتفاقاً رسالت جریان ملی مذهبی ها خنثی کردن همین باورهای ارتجاعی است. چگونه می گویند چون شما در سلسله مراتب روحانیت نیستید، کارتان نقش بر آب است؟ آنزمان که هزاران نفر پای سخنرانی های شریعتی در حسینیه ارشاد و دانشگاه ها می نشستند، آیا چهارتا جوان دانشجو پای صحبت این آقایان حاضر بودند بنشینند؟ اتفاقاً جریانات سیاسی را معمولاً همین جوانان و رهبران روشنفکر آنها راه می اندازند، آنگاه روحانیونی که به قول مرحوم مطهری خود مقلد مردم و جوهات پرداز هستند، از انتظارات مقلدین و جو روز تبعیت می کنند. مگر نقش دینداران روشنفکر در تحولاتی که در ساختار تشکیلات روحانیت مسیحی هنگام رونسانس پدید آمد قابل انکار است؟

س ۵- در همین زمینه سؤال دیگری ایشان مطرح کرده اند که عیناً برای شما می خوانم: "توده های مذهبی به دنبال مراجعی خواهند رفت که در میدان مذهب حرف اول را میزنند. وقتی زمینه دخالت مذهب در سیاست فراهم شد، دیر یا زود رهبران مذهبی ای هم پیدا میشوند که خواهان استقرار حکومت دینی هستند و روشنفکران سیاسی هر قدر هم نام نیک، سابقه و خواست های درستی داشته باشند، در مقابل آنها قدرتی نخواهند بود". نظر شما در این مورد چیست؟

ج- تردیدی نیست که بخشی از دینداران سنتی به تقلید و پیروی از روحانیون در شریعت و سیاست خو کرده

اند، اما چندتا امای بزرگ در اینجا وجود دارد؛ اول، از کجا معلوم اینها اکثریت دینداران جامعه متحول ما را در شرایط پیچیده فعلی تشکیل می دهند؟ دوم، چرا جریان ریزش و رویش را در جهت مثبت با تلاش روشنفکران مسئول ندیده بگیریم؟ سوم، جمهوری اسلامی استثنائی ۳۵ ساله در برابر هزار سال تاریخ روحانیت فراری از سیاست است و ولایت مطلقه فقیه استثنائی و بدعتی نادر تر از آن. وگرنه روحانیت حوزه، به استثنای امثال کاشانی، که او را نیز همسلکانش به تمسخر آخوند سیاسی می خواندند، اصلا سیاسی نبودند، آیت الله طالقانی، آیت الله زنجانی (سید رضا و سید ابوالفضل) و مانند آنها هم که اصلا باوری به ولایت روحانیت و ولایت فقیه نداشتند. حال بفرمائید به چه دلیل اگر دینداران در امور سیاسی مشارکت پیدا کردند حتما پای روحانیت و مراجع در راس حکومت باز می شود؟ آیا در ترکیه و مالزی و اندونزی و... هم همینطور شده است؟

س ۶- آقای مه منش چندین سؤال هم در باره مرحوم مهندس بازرگان مطرح کرده اند که بجاست شما که با ایشان نزدیک بوده اید به آن پاسخ دهید. من یکی یکی آنها را مطرح میکنم ، لطفا جداگانه پاسخ کوتاهی به آنها بدهید. اول: "آیا مهندس بازرگان جزوه "حکومت اسلامی" آیت الله خمینی را قبل از انقلاب خوانده بود و اگر چنین بود چرا علی رغم نظرات خمینی در این جزوه، از وی پیروی نمود؟

ج- نه اکثریت غالب روحانیون کتابهای غیر حوزوی را می خوانند، و نه روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی عنایتی به نوشته های درسی حوزوی دارند، اگر این عیب است، که البته هست، متوجه همه است، ثانیاً مردم به سابقه مبارزات ضد استبدادی و تبعید پانزده ساله آقای خمینی و عملکردش تا آنموقع نگاه می کردند، نه به جزوه ای که آنها در نجف و در مدت تبعید برای طلبه های خود نوشته و اوایل انقلاب که کار از کار گذشته بود به دست مردم عادی رسید، ثالثاً، مهندس بازرگان که عمری را برای آزادی و حاکمیت ملت تلاش و تحمل زندان های طولانی کرده بود، اگر از پذیرش این مسئولیت در شرایطی که هنوز ارتش و ساواک در قدرت بودند و خطر جانی وجود داشت، شانه خالی می کرد، منتقدین امروز بازهم انتقاد می کردند که اگر بازرگان نترسیده و قبول مسئولیت می کرد، کار دست روحانیون نمی افتاد!

س ۷- آیا آن زمان مهندس بازرگان مصدقی، دانشگاهی، زندان رفته، به اهمیت قبول مقام نخست وزیری از طرف خمینی آگاه بود؟ اگر آگاه بود چرا قبول کرد؟

ج- پاسخ قبلی من این سؤال را نیز می پوشاند، اما گویا دوستان فراموش کرده اند که مهندس بازرگان با شرایطی مشخص این مسئولیت را پذیرفت و صریحا تفاوت سلیقه و دیدگاه های خود با رهبری را با ایشان در میان گذاشت و نه تنها در گزارش های تلویزیونی هفتگی به مردم همواره با نقدهای آمیخته با طنزش بر این تفاوت ها اشاره می کرد، بلکه سه بار در عمر نه ماهه دولت موقت استعفا داده بود. ایشان این مسئولیت را پس از مشورت و مذاکره های متعدد با دست اندرکاران سیاسی آن زمان و شخصیت های موثر دینی و جمع بندی نظرات آنها، به رغم عدم تمایل خود بدلیل تفاوت بینش ها، به خاطر خدمت به مردم قبول کرد و آنگاه که دید دخالت مراجع متعدد تصمیم گیری مانع از انجام خدمت می شود، استعفا داد و به نهضت آزادی بازگشت و در نقش اپوزیسیون، به عنوان نماینده مردم در مجلس، از حقوق آنها دفاع کرد.

س ۸- زمانی که خمینی حکم او را نه به نام ملتی که قیام کرده بود، بلکه با عبارت «بنا به تکلیف شرعی خود» صادر کرد، چرا این سیاستمدار ورزیده مصدقی و همیشه طرفدار حاکمیت ملت و رعایت حقوق مردم با وجود هشدارها، توجهی به ابعاد عمل خود نداشت و به عنوان یک دموکرات، پایه گذار سنگ اول بنای استبداد دینی شد؟

ج- ببینید در گزارش های تاریخی باید امانت دار بود و از مثله کردن اسناد خودداری کرد. بگذارید متن حکم نخست وزیری دولت موقت را که توسط آقای رفسنجانی قرائت گردید عینا برای شما بخوانم تا ملاحظه کنید آقای خمینی تنها به حق شرعی خود تکیه نکرده بود، بلکه مفصل تر از آن، به حق مردم و خواست اکثریت مردم اتکاء کرده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط و حزبی بستگی به گروهی خاص، مامور تشکیل دولت موقت می نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصا انجام رفراندوم و رجوع به آرای

عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس موسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید

۹- آیا مهندس بازرگان نمیدانست که بسیاری از مردم با اعتماد به وی به جمهوری اسلامی رای خواهند داد و نه به اعتبار خمینی؟

ج- گویا جناب مه منش فراموش کرده اند که در آنزمان بسیاری از مردم عکس خمینی را در ماه می دیدند و هنگام ورود ایشان به ایران، از فرودگاه مهرآباد تا بهشت زهرا در دو طرف خیابان ساعت ها انتظار می کشیدند. بلی درست است، عده ای از طبقات تحصیلکرده با اعتماد به مهندس بازرگان و همکاران ایشان، به انقلاب و جمهوری اسلامی رای داده بودند، ولی واقعا اینها، و اصولا روشنفکران دینی و غیر دینی، مگر چند درصد جامعه سنتی ما را تشکیل می دادند؟ دولت موقت با رای مردم روی کار نیامده بود که برخی بی خبران می گویند چرا قدرت را به روحانیت داد؟!، آقای خمینی به عنوان رهبرانقلاب دولت موقت را انتصاب کرده بود، آن زمان که مهندس بازرگان دخالت مراکز غیر مسئول را دلیل استعفای خود در مصاحبه تلویزیونی اعلام کرد، آیا آن "بسیاری از مردم" حاضر شدند به خیابانها بیایند و از دولت حمایت کنند؟ خمینی سال ۵۸ را که نمی توان با خمینی سال ۶۷ و سالهای قبل و بعد آن یکی گرفت.

۱۰- آقای مه منش با اشاره به سخنی از شادروان مهندس سحابی نکته ای را مطرح کرده اند که اگر نظری در اینمورد دارید بفرمائید. ایشان نوشته اند:

«شادروان مهندس سحابی یکبار در پاسخ به یکی از دوستان ملی، دخالت دین در سیاست را زمینه ساز "همبستگی اجتماعی، انسجام ملی و تحکیم مبانی ملیت" دانست. نگاهی کوتاه به گذشته ۳۵ ساله و وضعیت امروز کشور نشان میدهد که دخالت دین در سیاست و حکومت، نه تقویت همبستگی ملی، بلکه درست برعکس، باعث تضعیف آن بوده است. امروز حکومت تمامیت خواه جمهوری اسلامی سبب گسستگی ملی در همه سطوح شده است. در اثر ماهیت مذهبی این حکومت، جنگ میان شیعه و سنی در ایران به خطر بزرگی تبدیل شده که میتواند در آینده فاجعه بار باشد. آقای سحابی همانجا نوشته است که: "مذهب، یکی از مهم ترین زیربنای اخلاق است و اخلاق محور اتصال و پیوند و انسجام افراد و گروه های

یک ملت میشود. این اصل حداقل هنگام استیلای حکومت مذهبی صادق نیست. چه امروز حکومت معروف به فساد و دروغ جمهوری اسلامی خود یکی از مهمترین عوامل فساد اخلاقی در ایران شده است».

ج- برای بنده واقعا جای شگفتی است که چگونه و براساس چه منطقی جناب مه منش عملکرد بخشی از روحانیون به قدرت رسیده را نه تنها مساوی طبقه روحانیت، که اکثرا برکنار از خوان قدرت و مرعوب و مطرود اند، می داند، بلکه این عملکرد را به حساب اکثریت مسلمانان ایران، که از چنین عملکردی بیزارند می گذارد؟ و چگونه اخلاق دینی را مساوی عملکرد روحانیونی که بسیاری از آنها بوئی از اخلاق و انسانیت نبرده اند می شمارد؟

۱۱- ایشان به نقل قولی از دکتر مصدق در باره مهندس بازرگان اشاره کرده اند که: "دکتر مصدق پیشنهاد وزیر فرهنگ شدن مهندس بازرگان را با ذکر این نکته (نقل به مضمون) که "ایشان مدیر خوبی است اما اگر وزیر فرهنگ بشود می خواهد چادر سر دختران مردم کند" رد کرد" اگر شما اطلاعی دارید لطفا توضیح دهید.

ج- خیر بنده در آنموقع شاگرد دبستان بودم، بر ایشان است که به جای "نقل به مضمون" از گفته های اشخاص، که ممکن است خالی از حب و بغض و حسادت نباشد، براساس سند و مدرک اظهار نظر می کردند. این حرف اگر در جمهوری اسلامی بود، البته جا می افتاد. اما چگونه در حکومت سکولار دکتر مصدق یک وزیر فرهنگ می توانست چادر سر مردم کند، آنهم کسی که چادر سر همسر و دختران خود هم نکرده بود؟! اگر مصدق چنین تصویری از ایشان داشت، چطور با انتخاب مهندس بازرگان برای هیئت خلع ید از انگلیس در جریان ملی کردن صنایع نفت، نگران چادری کردن خانواده های کارمندان شرکت نفت نبود؟

س ۱۲- آقای مه منش مرقوم کرده اند که: «با خلوص نیت، فداکاری ها، مبارزات بی شائبه ای که از دوستان ملی - مذهبی سراغ داریم، انتظار اینست که ایشان با توجه به نتایج فاجعه حاصل از حکومت اسلامی، با رد دخالت مذهب در سیاست، به راه مصدق و نهضت ملی بازگردند، امیدواریم و بلکه یقین داریم، که این دوستان منافع ملی، حاکمیت مردم و پیشرفت جامعه را ارجح خواهند دانست و دیر یا زود کمکی خواهند بود به اتحاد مصدقی

ها که امریست مبرم برای برداشتن موانع حرکت مردم بطرف جامعه ای آباد و آزاد و شکوفان».

ج- با تشکر از حسن ظن، نیت خیر و قصد اصلاحشان، به گمان بنده اگر نهضتی ها یا ملی مذهبی ها بیشتر از دوستان جبهه ملی به راه مصدق که چیزی جز حاکمیت ملت نبود وفادار نباشند، کمتر از آنان نیستند. اما دلیلی نمی بیند که هر فرد یا گروهی برای پیوستن به راه مصدق، باید از هویت دینی خودش استعفا بدهد و به رنگ و باور دیگران درآید، چنین انتظاری با منش و شخصیت مصدق هم سازگار نیست.

اردیبهشت ماه ۱۳۹۳